



سعید الهاليان^١

١. أستاذ حوزة قم العلمية وعضو الدورات القصيرة لمجمع «محمدية» العالي لتعليم المجتهد المدير

helalian110@gmail.com

نوع المقال:

دراسة بحثية



المستخلص

الديانات الابراهيمية، أي الاسلام والمسيحية واليهودية -مبنية على النص-. و لذلك يحاول أتباعهم تنظيم معتقداتهم وأخلاقهم و احكامهم من نصوصهم الدينية و -ترتيبها- على أساسها. فتبعاً لذلك، ظاهرة فهم النصوص الدينية و الاستدلال بها تكون أيضاً محل اهتمام المتدينين. و وفقاً لذلك تشكلت في الثقافة الاسلامية ظاهرة الاجتهاد والتفسير. وفي الثقافة الغربية، تبلورت هذه القضية في شكل ظاهرة تُعرف بإسم «التأويل» (hermeneutics)؛ مع أنه يتم ذكر تاريخ أقدم لها. مشاركة التأويل والاجتهاد في فهم النص، و أيضاً بعض الجوانب المشتركة بين التأويل و الفهم الاجتهادي، تظهر ضرورة الجدوى والاستفادة من القدرات الحالية أو الافتراضية للتأويل في الاجتهاد؛ وخاصة التأويل الكلاسيكي، الذي من بين الأساليب التأويلية، لديه أوجه تشابه أساسية ومنهجية مع الاجتهاد. و رغم هذه الضرورة، لم يتم تناول هذه الفئة بالقدر الذي ينبغي. ولذلك يحاول هذا المقال تحليل أجزاء منه.

مواعيد المادة:

تاريخ الاستلام: ٢٠٢٣/٠٨/٠٥

تاريخ المراجعة: ٢٠٢٣/٠٩/٢٩

تاريخ القبول: ٢٠٢٣/١٠/٠٤

تاريخ النشر: ٢٠٢٣/١٠/٠٦



الكلمة الرئيسية:

التأويل،

التأويل الكلاسيكي،

الفهم،

الاجتهاد،

فهم الاجتهاد،

الطريقة.



سعید هلالیان^۱

۱. استاد حوزه علمیه قم و عضو دوره‌های کوتاه مدت مجتمع عالی تربیت مجتهد مدیر محمدیه

helalian110@gmail.com

نوع مقاله:

پژوهشی

چکیده

ادیان ابراهیمی، یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت، «متن‌محور» هستند. از این‌رو، پیروان آن‌ها می‌کوشند معارف اعتقادی، اخلاق و مناسک خود را از متون دینی خود برگرفته و بر پایه آن‌ها سامان بخشند. بدین‌جهت، پدیده «فهم» متون دینی و برداشت و استنباط از آن‌ها نیز در مدار توجه دین‌داران قرار می‌گیرد. براین‌اساس، در فرهنگ اسلامی، پدیده «اجتهاد» و «تفسیر» شکل‌گرفت. در فرهنگ غربی نیز این مسأله کمابیش در قالب پدیده معروف به «هرمنوتیک» تبلور یافت؛ هرچند پیشینه دیرین‌تری نیز برای آن ذکر می‌شود. اشتراک هرمنوتیک و اجتهاد در هدف فهم متن و نیز برخی وجوه مشترک بین هرمنوتیک و فهم اجتهادی، بیانگر ضرورت امکان‌سنجی بهره‌گیری از می‌توانند فعلی یا بالقوه هرمنوتیک در اجتهاد است؛ به‌ویژه «هرمنوتیک کلاسیک» که در بین نحله‌های هرمنوتیکی، مشابهت‌های مبنایی و روشی بیشتری با اجتهاد دارد. در عین‌چنین ضرورتی، چندانکه باید بدین مقوله پرداخته نشده است. ازاین‌رو، این نوشتار می‌کوشد تا بخش‌هایی از آن را واکاوی کند.



تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۷/۱۴



کلیدواژه:

هرمنوتیک،

هرمنوتیک کلاسیک،

فهم،

اجتهاد،

فهم اجتهادی،

روش.

مقدمه

هر دین و حیانی با مجموعه آموزه‌ها، سنت‌ها و افعال خود، در قالب «متون» عرضه شده است. هرچند در زمان آورنده دین، تعالیم دینی از طریق گفتار شفاهی، فعل و سلوک عملی بیان می‌شد، اما آنچه در نهایت به نام «دین» به پیروان رسیده، مجموعه‌هایی نوشتاری است که در اسلام، شامل قرآن کریم، روایات، و سیره معصومان علیهم‌السلام می‌باشد. از این رو، دینداران برای ترسیم نظام‌نامه دین، چاره‌ای جز تمسک و رجوع به تجلی زبانی و متنی دین ندارند. در نتیجه، پدیده‌ای به نام «متن فهمی» یا «فهم متن» رخ می‌نماید. این نیاز در گذر زمان به شکل پدیده «اجتهاد» و «تفسیر» ظهور یافت که هر دو از سنخ «استنباط» و فهم متون دینی هستند. در سنت مسیحی و یهودی نیز هرچند به صورت بسیط‌تر، پدیده‌ای به نام «هرمنوتیک» در همین زمینه شکل گرفت که بعدها از فهم متون دینی و حتی فهم متن فراتر رفت.

از آنجاکه «اجتهاد» و «هرمنوتیک» به «فهم متن» می‌پردازند که قسمت عمده آن فرایندی عقلایی است؛ پس، انتظار می‌رود این دو اشتراک‌هایی هم داشته باشد. بدین جهت، بررسی روابط آن‌ها می‌تواند موجب گشایش افق‌های نو، کشف زمینه‌های جدید و فرصت‌های تعامل بیشتر شود؛ چنانکه می‌تواند از خطر برخی آسیب‌های فعلی یا احتمالی نیز پیشگیری کند. افزون بر این، گسترش علوم بشری در حیطه‌هایی مانند زبان‌شناسی، هرمنوتیک، و...، مستقیم یا با واسطه بر اجتهاد و دانش‌های تفسیری اثر می‌گذارد. جهت شناخت اینگونه تأثیرها و موضع‌گیری مناسب و فعال ضرورت دارد که بدینگونه علوم؛ به‌ویژه عرصه‌های مشترک، توجه کافی شود.

همچنین، مباحث مربوط به فهم و روش فهم؛ از جمله هرمنوتیک، ممکن است پرسش‌ها، چالش‌ها و حتی آسیب‌هایی را در ارتباط با علوم و عرصه‌های مرتبط با خود؛ مانند اجتهاد، تفسیر و علوم قرآن پدیدآورند؛ چنانکه در دهه‌های اخیر، چنین مشکلاتی؛ به‌ویژه در تأثر از هرمنوتیک فلسفی پُرشمار بوده‌اند؛ مانند قول به

نسبی‌گرایی مطلق، تاریخ‌مندی فهم، بی‌توجهی به مراد مؤلف، و قرائت‌های متکثر بدون ضابطه. هرچند بطلان و خودخوری بسیاری به تدریج روشن شد، اما تأثیرهای آن‌ها به‌ویژه در برخی فضاهاى غرب‌گرا هنوز نیز باقی است (حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹؛ محمدرضایی، ۱۳۷۹، ص ۹). بدین جهت، پرداختن بدین مقوله‌ها برای پاسخگویی مناسب بدانها لازم است.

همچنین، عمده مباحث هرمنوتیک درباره «روش فهم» یا «ماهیت فهم» است که فهم خاصی مدنظر نبوده و مطلق عمل فهم بررسی می‌گردد. بنابراین، نتایج، خواه‌ناخواه شامل فهم متون دینی نیز شده و در نتیجه، بین مسایل هرمنوتیک و معرفت دینی نوعی پیوند ایجاد می‌شود.

هرمنوتیک به شاخه‌ها یا نحله‌های متعددی تقسیم می‌گردد، اما می‌توان آن را به دو بخش کلان «کلاسیک»^۱ و «فلسفی / مدرن» تقسیم نمود که در عین توجه به مقوله فهم متن، تفاوت ماهوی بسیار نیز دارند. از میان این دو، هرمنوتیک کلاسیک، اشتراک و نزدیکی بیشتری با روش اجتهادی دارد. هرمنوتیک مدرن به نحوی در تقابل با هر دو می‌باشد. بنابراین، بررسی روابط اجتهاد و هرمنوتیک کلاسیک، اولویت و اهمیت بیشتری دارد؛ هرچند شاخه دیگر نیز باید در مرتبه خود؛ به‌ویژه در عرصه چالش‌های فهم، واکاوی شود. بدین جهت، در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی، به امکان‌سنجی بهره‌گیری از هرمنوتیک کلاسیک در اجتهاد پرداخته می‌شود.

۱. هرمنوتیک

۱ چستی هرمنوتیک

به‌لحاظ لغوی، «هرمنوتیک»^۲ واژه‌ای یونانی و برگرفته از فعل یونانی «تفسیر

۱. هرمنوتیک نئوکلاسیک نیز به هرمنوتیک فلسفی ملحق می‌شود و به‌نوعی، امتداد همان است.

کردن»^۱ است که معنای اسمی اش «تفسیر»^۲ است. اما از حیث اصطلاحی، هر چند این کلمه از زمان افلاطون به کار می‌رفت و شاگردش، ارسطو نیز از آن برای نام‌گذاری بخشی از کتاب ارغنون در رابطه با منطق قضایا استفاده کرد و آن را «پاری ارمیناس»^۳ نامید و به بررسی ساختار «دستوری»^۴ گفتار آدمی پرداخت، اما اصطلاح هرمنوتیک به‌عنوان شاخه‌ای از دانش، تا عصر رنسانس تحقق خارجی نیافت. معمولاً دان هاور^۵ را نخستین فردی می‌دانند که به سال ۱۶۵۴ م. واژه هرمنوتیک را در عنوان کتابش؛ هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس^۶ برای معرفی گونه‌ای از دانش معرفی کرد. وی هرمنوتیک را مسئول تنقیح و شناساندن «روش تفسیر» دانست؛ زیرا طبق اندیشه رایج آن روزگار، او نیز معتقد بود همه شاخه‌های دانش باید به کمک تفسیر متن، تغذیه و رشد یابند. می‌توان گفت هرمنوتیک هیچگاه تعریف واحدی نداشته و تعاریف متعددی برایش بیان شده است؛ مانند: «هنر تفسیر»: جان مارتین کلادنیوس (۱۷۱۰-۱۷۵۹ م.)؛ «علم به قواعدی که به کمک آن، معنای نشانه‌ها [در موارد ابهام] درک می‌شود»: فردریک آگوست ولف (۱۸ و ۱۹ م.)؛ «هنر فهم»: فردریش شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴ م.)؛ «دانش عهده‌دار ارایه روش‌شناسی علوم انسانی»: ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.)؛ «آموزه فهم»: بابنر (معاصر)؛ «نظریه عمل فهم در جریان روابطش با تفسیر متون»: پل ریکور، و... (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۲۷-۳۰؛ ربانی، ۱۳۸۳، ص ۲-۸؛ معلمی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹-۱۸۴).

این تعریف‌ها و دیگر نظایر متعدد گاه متضاد که در سیر تاریخی گسترش نیز یافته‌اند، نشانگر تکثر و تنوع برداشت‌ها از چیستی هرمنوتیک، اهداف و کارکردهایش است. هر چند برخی جهت ارایه تعریفی فراگیر از هرمنوتیک کوشیده‌اند بگویند همگی شاخه‌ها پیرامون «فهم»^۷ (و عمدتاً فهم متن) شکل گرفته‌اند و هر کدام، روش

1 Hermeneuin

2 Hermenecai

3 Peri Hermeneias

4 Grammatical

5 Dann Hauer

6 Hermeneutica sacra methodus sive exponendarum sacrum litterarum

7 Understanding

یا ماهیت فهم را در حیطه‌های مختلفی بررسی می‌کند، اما این تلاش نیز مشکلاتی دارد؛ مانند آنکه، واکاوی فهم در دانش‌های دیگری مانند معرفت‌شناسی، فلسفه تحلیلی، فلسفه‌های سنتی و کلاسیک و... نیز رایجست و باید زاویه پرداختن هرمنوتیک بدان به‌دقت روشن‌گردد. همچنین، نحله‌های هرمنوتیک تفاوت‌های فاحشی در اهدافشان در پرداختن به مقوله فهم دارند (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۳۱).

با توجه بدینکه تعریف عام شاملی برای هرمنوتیک قابل‌ارایه نیست، مناسب‌تر است که به اقسام هرمنوتیک پرداخت که هماهنگی زیادی با دوره‌های تاریخی هرمنوتیک نیز دارند.

۲_۱. ادوار و اقسام هرمنوتیک

می‌توان سیر تاریخی مراحل یا دوره‌های کلان هرمنوتیک را در نمودار زیر ترسیم کرد (همان، ۱۴۰۲، ص ۶۱-۱۲۶؛ همو، ۱۳۹۹، ص ۱۱-۲۱؛ ربّانی، ۱۳۸۳، ص ۱۳-۲۲):

به‌اختصار بیشتر، هرمنوتیک دو مرحله کلی را پشت‌سر گذاشته است: «هرمنوتیک روش‌شناختی» و «هرمنوتیک فلسفی». هرمنوتیک روشی نیز حوزه‌های گوناگونی را دربرگرفته است: «در آغاز راه: متون مقدس»، «در میانه راه: مطلق متون» و «امروزه: همه علوم انسانی». به‌تعبیر دیگر، در دوران جدید، هرمنوتیک سه تحول مهم داشته است:

۱. «هرمنوتیک کلاسیک»: برگرفته از آثار شلایرماخر، آگوست بک (۱۸۶۷ م.) و

ویلهلم دیلتای؛

۲. «هرمنوتیک جدید / مدرن / فلسفی»: موجود در آثار هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶ م.) و گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲ م.)؛

۳. «هرمنوتیک نئوکلاسیک»: در آثار اریک هرش (متولد ۱۹۲۸ م.) که بعد از

گادامر شروع شد و در واقع، بازگشتی به هرمنوتیک کلاسیک بود و

اشتراک‌های فراوانی با آن؛ از جمله باور به معنای نهایی متن دارد (بهرامی،

۱۳۷۹، ص ۱۳۱-۱۷۷).

در میان نحله‌های برشمرده، هرمنوتیک کلاسیک و نئوکلاسیک، اشتراک‌های

نسبتاً بیشتری با فرایند اجتهاد و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی درباره روش فهم متون دینی دارند؛ به‌ویژه در حیطه‌های روشی. دیدگاه‌های متناسب با هرمنوتیک فلسفی، در میان اکثر قریب به اتفاق متفکران اسلامی پیشینه ندارد، بلکه آراء تفسیری معهود آنان در تقابل گسترده و شدید با عمده مباحث هرمنوتیک مدرن در زمینه فهم؛ به‌خصوص اموری مانند: سیالیّت و نسبیّت مطلق فهم، تاریخ‌مندی و زمان‌مندی فهم، قرائت‌های پایان‌ناپذیر، مفسّر‌محوری، تأثیرهای غیرقابل مهار پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌ها و انتظارات مفسّر بر فهم متون دینی است (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۵۴). جهت تفصیل مشترکات «اجتهاد» و «هرمنوتیک فلسفی»، باید نخست با آن آشنا تر شد.

۲. هرمنوتیک کلاسیک

۲-۱. پیش‌زمینه‌ها

هرچند هرمنوتیک کلاسیک به قرن هفدهم و افرادی مانند دان هاور، جان مارتین کلادنیوس (۱۷۱۰-۱۷۵۹ م.)، جرج فردریک می‌یر (۱۷۷۷-۱۷۱۸ م.) و فردیک آگوست وُلف باز می‌گردد، اما به‌طور جدی، بیشتر در اندیشه‌های شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴ م.) و سپس، دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.) مطرح شده است. دان هاور صرفاً تصویری منطقی از هرمنوتیک به‌دست داد و آن را به منطق ملحق می‌کرد، اما کلادنیوس افق جدیدی گشود و هرمنوتیک عام یا نظریه تفسیر را از منطق جدا کرد. هدف نخست او ارایه قواعد و قوانینی برای دستیابی به امکان فهمی کامل و تامّ از عبارات گفتاری و نوشتاری بود. جرج می‌یر، هرمنوتیک را گسترش داد و آن را وراء افق تفسیر لفظی و شامل مطلق «نشانه‌ها»^۱؛ حتی نشانه‌های طبیعی و اعتباری دانست و بلکه، هر چیزی در جهان را نشانه می‌دانست که با آن می‌توان واقعیت چیز دیگری را شناخت. او بهترین مفسّر متن را نویسنده‌اش می‌دانست.

۲-۲. شلایرماخر

فردریش ارنست شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴م.) از شخصیت‌های کلیدی هرمنوتیک کلاسیک است که تأثیر بسیاری بر آن و بلکه، بر کل جریان هرمنوتیک گذاشت. هرمنوتیک شلایرماخر را باید بخشی از جنبش «رمانتیک» اولیه دانست که از ۱۷۹۵ تا ۱۸۱۰م.، حیات نظری اروپای مرکزی را به چالش کشید و خود متأثر از فلسفه کانت؛ به‌ویژه کتاب نقد عقل محض بود که نقش مهمی در فروکاستن شأن عقل محض داشت و زمینه انتقال از عقل‌گرایی عصر روشنگری به رمانتیسم را فراهم کرد (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۸۴-۸۶). شلایرماخر هرمنوتیک را «علم» و «فن» نیل به تفهّم می‌دانست، نه صرفاً مجموعه قواعدی که به رسیدن به معنای متن کمک می‌کنند. در واقع، او از هرمنوتیک یک نظام فکری منسجم ساخت که اصول آن بتواند مبنای همه انواع تفسیر متون باشد.

شلایرماخر هرمنوتیک را روشی برای تفسیر متون و پرهیز از فهم نادرست می‌دانست؛ چراکه برخلاف تلقی سنتی هرمنوتیک که «فهم» را امری طبیعی قلمداد می‌کرده که به چیزی غیر از دانستن زبان و قواعد دستوری نیاز ندارد و فقط در موارد ابهام به میدان می‌آید، شلایرماخر «بدفهمی»^۱ را طبیعی معرفی کرد. بنابراین، از دیدگاه وی، هرمنوتیک از همان آغاز تلاش برای فهم شروع می‌شود، نه آنجا که فهم دچار مشکل شود؛ زیرا امکان بدفهمی در همه مراحل می‌رود. شلایرماخر، مسأله «ماهیت فهم» و موانع آن در ارتباط با تفسیر متن را در زمره مباحث هرمنوتیک درآورد. او فهم و تفسیر را «بازسازی»^۲ و «بازتولید»^۳ می‌دانست که توجه تاریخی، نقش مهمی در آن داشت.

شلایرماخر بر دیالکتیکی بودن فهم و ضرورت گفتگو با متن نیز تکیه داشت. از این رو، مسأله حلقوی و دوری^۴ بودن فهم را م (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۹۳-۹۵) و «حلقه هرمنوتیکی» یا «دور هرمنوتیکی» را اینگونه قاعده‌مند ساخت که فهم، عملی

1 Misunderstanding

2 Reconstruct

3 Reconstruct

4 Circular

ارجاعی و بازگشتی (Referntial) است، یعنی «جزء» در چهارچوب «کل» فهمیده می‌شود و برعکس. با تعمیم این نکته می‌توان گفت تک‌مفهوم، معنایش را از متن یا افقی می‌گیرد که در آن می‌نشیند. افق نیز بر ساخته از همان عناصری است که بدان معنا می‌دهند. کل و جزء با درهم‌کنشی دیالکتیکی به همدیگر معنا می‌بخشند (پالمر، ۱۳۷۷، ص ۹۸؛ احمدی و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۱۰).

دیگر اندیشه هرمنوتیکی وی، «تفسیر دستوری (نحوی)» و «تفسیر روان‌شناختی (فنی)» بود (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۹۱-۹۳)، یعنی تفسیر دو سوبه^۱ درهم‌کنش است: نحوی^۱ و فنی^۲ که بعدها سوبه^۳ فنی را روان‌شناختی^۳ نامید. او فهم را تجربه دوباره عملیات ذهنی مؤلف می‌داند و معتقدست شنونده به واسطه زبان می‌کوشد به ذهنیت و نیت مولف راه یابد. جنبه نحوی با زبان سروکار دارد و جنبه روان‌شناختی با ساحت‌های شخصی و فردی مؤلف یا «فردیت» و «ذهنیت» او مرتبط است؛ زیرا فهم از یکسو برآمده از زبان است و از دیگرسو، امری واقع در تفکر گوینده است. بنابراین، در فهم نحوی، چگونگی تشکیل اثر با توجه به قواعد عمومی زبان مدنظر است. فهم روان‌شناختی نیز شامل ذهنیت خاص یا نبوغ خلاق مؤلف است (پالمر، ۱۳۷۷، ص ۹۹). به اختصار، دارا بودن دانش دستوری و قوانین روان‌شناختی، راه‌حلی برای فهم متن و نویسنده جهت دوری از خطا است.

نکته بسیار مهم هرمنوتیک شلایرماخر آنکه، او نیز همانند پیشینیان به امکان فهم عینی معتقد بود، یعنی به امکان درک مراد واقعی صاحب‌سخن و مطابقت فهم مفسر با معنای واقعی متن (ذهنیت مؤلف) باور داشت. از دیدگاه وی مفسر کاشف معناست؛ نه خالق معنا. متن معنای نهایی دارد، اما معنای نهایی متن، فقط مراد گوینده از گفتن این عبارت خاص نیست، بلکه تمام زندگی اوست، یعنی برای شناخت متن مولف، باید تمام زندگی‌اش را شناخت. مهم آنکه، توجه شلایرماخر به اموری مانند: سوءفهم و در معرض بدفهمی بودن همیشگی مفسر، ضرورت توجه به

1 Grammatical

2 Grammatical

3 Psychological

فردیت و فضای زندگی مؤلف، دیالکتیک بودن فهم، و... موجب نشد او به ورطه عدم امکان فهم عینی متن فروغلطد. همچنین، تأکید بر حلقوی بودن فهم، او را به بی‌پایان دانستن عمل فهم متمایل نکرد. پس، باید هرمنوتیک او را «مؤلف‌محور» دانست. این از وجوه تفاوت مهم هرمنوتیک شلایرماخر با هرمنوتیک فلسفی است (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۹۵-۹۶) و به تعبیری، از ویژگی‌های هرمنوتیک کلاسیک می‌باشد؛ چنانکه از وجوه اشتراک آن با مقوله اجتهاد نیز می‌باشد. عدم اصالت مفسر در فرایند فهم، موجب عدم پذیرش امکان و صحت قرائت‌های گوناگون [بی‌ضابطه] از متن می‌شود که در خوانش متون دینی نیز اهمیت بسیار دارد.

۲-۳. دیلتای

دیگر شخصیت مؤثر بر هرمنوتیک کلاسیک، ویلهلم دیلتای^۱ (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.) است که در تداوم تکاپوی شلایرماخر برای تاسیس روش‌شناسی علوم انسانی کوشید (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۹۸-۱۲۰). این تلاش عمدتاً درمقابل اثبات‌گرایانی بود که فقط «تبیین» و «تجربه» برایشان مهم بود، برخلاف هرمنوتیک که دغدغه فهم دارد. توجه وی به امکان فراروی هرمنوتیک از مرز نوشتار و انواعش (حتی متون غیردینی، بیگانه و ترجمه‌شده، و...) و گسترش موضوعی آن به گفتار شفاهی، مورد استقبال دیلتای قرار گرفت. بر این اساس، او کوشید هرمنوتیک را مبنای تدوین و مطالعه علوم انسانی کند و از آن نوعی روش‌شناسی بسازد (الیاده، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸).

وجه دیگر تأثر دیلتای از شلایرماخر آن بود که شلایرماخر معتقد بود «فهمیدن» به مدد اشتراک نوع انسانی در آگاهی میسر می‌گردد؛ پس، اشتراک در انسانیت، اساس هرگونه فهمی است (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۹۷-۹۸). دیلتای با استمداد از این اندیشه و تأکید بر لزوم همدلی و بازسازی فهم، توانست در عین حفظ مقصود روان‌شناختی هرمنوتیک شلایرماخر، گستره آن را از مرزهای فهم گفتار و متن فراتر ببرد. بدینگونه، دیلتای درصدد برآمد روشی بیگانه برای تمام علوم انسانی ارایه دهد

1 Wilhelm Dilthey

و بدانها در عین تمایز با علوم تجربی اعتبار ببخشد. از این رو، می‌توان هرمنوتیک او را روش‌شناسی علوم انسانی نامید. وی تفسیر را به‌عنوان روش تاریخ و علوم انسانی به‌کار می‌برد. دیلتای روش خاص علوم انسانی را فهم می‌داند در حالی که در روش علوم طبیعی فقط تبیین^۱ مطرح است. او متن و قلمرو زبان را نیز به‌معنای عام پدیده‌های فرهنگی مانند نقاشی، طراحی، مجسمه‌سازی، قطعات موسیقی، و... توسعه داد (پرادفوت، ۱۳۷۷، ص ۸۳).

دیلتای معتقد بود متن همواره معنای نهایی دارد، یعنی همان که پدیدآورنده‌اش بدان اندیشیده و طالبش بود. متن، مستقل از اینست که تأویل ما از آن درست باشد یا نه. نیت مؤلف مهم است و باید بتوان راه‌هایی برای کشف آن یافت. نکته مهم، رابطه تاریخی میان تأویل و زندگی است. در نتیجه، باید در پی تدقیق نگرش تاریخی بود (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۷۸). لذا وی بازسازی تجربه مولف را مطرح نمود. شلایرماخر هدف مفسر را این می‌داند که نیت مولف را دریابد، اما دیلتای یک گام جلوتر مدعی شد که تفسیر، احیاء مجدد تجربه مولف است. موضوع اصلی در هرمنوتیک دیلتای، نه شناخت متن و نه شناخت معنای متن، بلکه شناخت زندگی متبلور در متن است. با بررسی داده‌های تاریخی می‌توان جهان هم‌عصر مؤلف و دنیای ذهنی او را بازسازی کرد و دنیای ذهنی‌اش را چنان شناخت که حتی خود بدان نایل نشده باشد (احمدی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۳۴).

دیلتای به‌پیروی از شلایرماخر معتقد است برای شناخت یک انسان باید فضای تاریخی زیست او را برای خود بازسازی کرد؛ چراکه زندگی ذهنی و درونی، متأثر از فهم بیرونی است. در این نگرش، فهم، صرفِ تفکر نیست، بلکه مفسر می‌کوشد خود را به‌جای مؤلف بگذارد تا به «زیست درونی» او نفوذ کرده و او را بفهمد. در این تلاش، خواننده خود را هم‌افق با عصر مولف می‌کند، نه مؤلف را هم‌عصر خود (هادوی‌تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴). توجه به روان‌شناخت و واقعیت‌های اجتماعی، در هرمنوتیک دیلتای جایگاه مهمی دارد. وی فهم را امری همدلانه می‌داند که متضمن فرافکنی خود در ذهن مؤلف، از رهگذر دریافت کلام فرهنگی است. از طریق این کلام، تجربه

زیسته مولف بازسازی می‌شود (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۱۱).

دیلتهای فهم متن را حتی بدون پیش‌فرض‌های خواننده ممکن می‌داند؛ زیرا متن را صرفاً بروز شخصیت مؤلف می‌داند. لذا مفسر برای کشف معنای متن باید شناخت قصد و نیت مؤلف را مدنظر قرار دهد؛ چراکه نیت را آینه تمام‌نمای زندگی مؤلف می‌داند. برای فهم درست متن باید سه ضلع دارای روابط تعاملی را دریافت، یعنی: «زندگی»، «بیان» و «فهم». فهم کنشی است که خواننده در تعامل با زندگی و تجربیات بیان‌شده درک می‌کند.

۲-۴. چکیده آموزه‌های هرمنوتیک کلاسیک

برپایه آنچه گذشت، می‌توان محتوای آموزه‌های هرمنوتیک کلاسیک را بدینگونه خلاصه نمود:

- ا. هرمنوتیک کلاسیک در پی فهم مراد مولف و متن اوست؛
- ب. ابزار و روش‌هایی برای فهم متن مؤلف، در اختیار مفسر قرار دارد؛
- ج. متن، معنای نهایی دارد؛
- د. خواننده، کاشف معنای متن است، نه خالقش؛
- ه. فهم ذومراتب است، اما می‌توان به لایه‌ای از آن دست یافت؛
- و. برداشت و فهم نادرست از متن ممکنست؛
- ز. می‌توان تا حدی از فهم نادرست جلوگیری کرد؛
- ح. نظام‌های فرهنگی اجتماعی در فهم مؤثرند؛
- ط. بازسازی فکر مؤلف به دلیل نوعی شباهت معنوی بین او و خواننده ممکنست.

۳. اجتهاد و فهم اجتهادی

از آنجاکه هرمنوتیک به فرایند و روش فهم می‌پردازد و با متن، پیام، نشانه‌ها و... سروکار دارد، با حیطه‌های مختلفی ارتباط دارد یا می‌تواند داشته باشد؛ مانند: الهیات و کلام، فلسفه، فلسفه تحلیلی، فلسفه دین، هنر، مباحث زبان‌شناختی، نقد

ادبی، زیبایی‌شناسی، و... از دیگر سو، به دلیل جایگاه والای متون دینی؛ به خصوص قرآن کریم، در اندیشه و فرهنگ اسلامی، توجه به متن نیز همواره منزلت ویژه‌ای داشته که در عرصه‌ها و دانش‌های گوناگونی ظهور یافته است؛ مانند علوم ادبیات عرب، اصول فقه، علوم قرآن، تفسیر، روش اجتهادی و حتی برخی مسائل و مبادی کلامی و فلسفی. از همین زاویه، ارتباط هرمنوتیک کلاسیک با اینگونه دانش‌های اسلامی و نظایر آن‌ها نیز می‌تواند رقم بخورد؛ چراکه همگی به‌نحوی به پدیده فهم و روش فهم عنایت دارند. روش اجتهاد که با بسیاری از علوم و عرصه‌های برشمرده ارتباط دارد، می‌تواند مجمع ارتباط هرمنوتیک با آن‌ها باشد؛ به‌ویژه هرمنوتیک کلاسیک که جنبه‌ها و دغدغه‌های روشی بیشتر و نقاط مشترک افزون‌تری با فهم اجتهادی دارد. همچنین، هرمنوتیک کلاسیک از حیث اصول و مبانی، هم‌خوانی بیشتری با فهم اجتهادی و بسیاری از مبادی آن دارد. جهت بررسی بیشتر، نخست باید به‌مقدار لازم از روش اجتهادی سخن گفت.

۳-۱. چیستی اجتهاد

«اجتهاد» همان «استنباط» و «تفسیر» منابع و متون دینی و به‌تعبیری، «فهم روشمند» آن‌ها است. روش استنباطی، مختص حوزه‌های علمیه؛ به‌ویژه حوزه شیعی و از افتخارات آنست که فراز و فرود تاریخی زیادی نیز دارد. در طول تاریخ، یکی از ارکان و اهداف نظام آموزشی و پژوهشی و محور اصلی علوم حوزوی، اجتهاد بوده است. اغلب دانش‌های حوزوی مقدماتی برای رسیدن به قدرت استنباط سامان داده شده‌اند (هلالیان، ۱۳۹۳، ص ۳۱۵-۳۵۳).

به‌لحاظ لغوی، اجتهاد یعنی: «به‌کارگیری همه توان و تلاش در کاری که دستیابی بدان سهل نیست و رنج مشقت را برای رسیدن به مطلوب همراه دارد». اما در اصطلاح، اجتهاد دو معنای عمده دارد که یکی نزد شیعه مقبول است:^۱

۱. «اجتهاد خاص»، یعنی: «اعتماد به رأی، سلیقه، نظر و استحسانات شخصی در استنباط حکم شرعی در موضوعاتی که در کتاب و سنت در مورد آن‌ها

۱. رش: العین، الصحاح، معجم مقاییس اللغة، المصباح المنیر، مفردات، لسان العرب، النهایه، مجمع البحرین، و... ذیل ماده جهد.

نصی نیست و مجتهد با تکیه بر رأی و نظر شخصی، حکمشان را به‌دست می‌آورد» (صدر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۴). در این نوع رایج بین جمهور اهل تسنن، اجتهاد به‌عنوان یک مصدر مستقل از مصادر استنباط حکم شرعی لحاظ شده که فقیه در صورت فقدان متن دینی در زمینه‌ای از آن سود می‌جوید. از این‌رو، این نوع نزد شیعه پذیرفته نیست. آنچه از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اصحاب و اصولیان متقدم شیعه در نفی اجتهاد نقل شده، ناظر بدین معنا یعنی «اجتهاد به رأی» است. میان اهل تسنن درباره مصادیق اجتهاد خاص اختلاف است. از آنجاکه این اصطلاح فقط مورد قبول اهل تسنن است، بدان اجتهاد خاص می‌گویند در مقابل اجتهاد عام که مقبول فریقین است. از اجتهاد خاص در اینجا بحث نمی‌شود.

۲. «اجتهاد عام»، یعنی «عملیات استنباط حکم شرعی یا تحصیل حجت بر آن از ادله معتبر». برای اجتهاد به‌معنای عام که اطلاق اصلی و رایج اجتهاد است از سوی فقیهان و اصولیان فریقین، تعاریف متعددی ارائه شده، اما جوهره معنایی آن‌ها عبارتست از: «نهایت کوشش برای به‌دست آوردن حکم شرعی از ادله معتبر». در این اصطلاح، اجتهاد روش و شیوه‌ای برای کشف «حکم شرعی» از منابع و ادله معتبر است، نه منبعی از منابع کشف حکم. به‌عبارتی ساده، اجتهاد یعنی: «فهم روشمندِ ظواهر منابع دینی». این لایه از اجتهاد تقریباً همان اجتهاد رایج است. برای فهم نظاممند و عمیق‌تر اموری مانند: معارف (عقاید یا گزاره‌های توصیفی و هستی‌شناختی)، نظام‌های کلان دینی، و... بسته به مورد به کسب دانش‌ها یا مهارت‌های دیگر نیز نیاز است؛ مانند مبانی منطقی، فلسفی و عرفانی جهت فهم دقیق و عمیق معارف توحیدی مطرح در متون دینی.

۲-۳. چرایی نیاز به روش استنباطی

اسلام مجموعه‌ای از معارف، احکام و قوانین، و هنجارها و ارزش‌هایی است که از سوی خداوند سبحان برای تنظیم روابط انسان با خدا، خود، جامعه و محیط، توسط نبی خاتم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بشر هدیه شده است. آن‌انکه اسلام را با تمام آموزه‌ها پذیرفته‌اند، به حکم عقل، خود را نسبت به تعالیم و تکالیفش مسئول دانسته و تبعیت از آن‌ها را

فرض می‌شمرند. از این‌رو، در این اندیشه بودند که «متون دینی» را به‌طور صحیح «فهم» کنند تا بتوانند به اجرای برنامه‌ها و قوانین دین بپردازند. البته، «متن فهمی»، پدیده‌ای روشمند و نیازمند به‌کارگیری قواعد خاصی است که اغلب در نهاد آدیان مرتکز هستند؛ مانند قواعد ظهورگیری (استظهار)؛ همچون: توجه به اطلاق و تقیید، عام و خاص، مفاهیم، و... از این‌رو، نیاز به قواعد فهم گزاره‌های دینی، نیازی طبیعی است که بنا به اقتضاء متن بودن کلام الهی، دقیقاً از همان عصر نزول وحی نیاز پدیدار گشت. هرچند هر مسلمانی به‌طور ارتکازی بسیاری از این قواعد را در فهم کلام خدا و پیامبر ﷺ به‌کار می‌گرفت؛ همان‌طور که هر انسانی آن‌ها را برای فهم کلام و نوشته‌های عادی نیز به‌کار می‌بندد، اما با دوری از عصر وحی و زوال بسیاری از قرینه‌های حالی (غیرگفتاری) و بخشی از قرائن مقالی (گفتاری) متون دینی و سنت از یکسو، و با افزایش متزاید نیازهای جامعه اسلامی و پیدایش مسایل بی‌سابقه از دیگرسو، این نیاز پدیدآمد که برای فهم متون دینی، باید با ژرف‌کاوی‌های بیشتر، روشمندتر و مضبوط‌تر به فهم دین پرداخت. اینکار برای جلوگیری از انحراف در فهم دین و کار بست روش‌های نادرست برداشت از متون دینی نیز ضروری بود. ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام پیش و بیش از همه، بدینگونه نیازها و آسیب‌ها توجه نموده و به تعلیم قواعد کلی و عناصر مشترک استنباط پرداختند. آنچه در این مرحله و پس از آن پدیدآمد، یک نیاز ابزاری و البته تخصصی بود که عالمان را واداشت تا جهت فهم متون دینی، علوم و ابزارهایی را به‌کارگیرند که برخی تأسیسی بود؛ مانند دانش اصول. از این‌رو، اجتهاد در کلیت خود، فرآیندی تأسیسی است (حسینی و علیپور، ۱۳۸۶، ص ۹-۱۸).

۳-۳. اهمیت روش استنباطی

اجتهاد از ویژگی‌های بنیادین شیعه، تنها راه فهم روشمند و موجه از تجلی متنی دین و شاه‌کلید فهم آموزه‌های دینی در حیطه‌های مختلف، در فرآیندی معقول و روشی منضبط است. استناد موجه گزاره‌ها به دین و پایانبخشی به آشفته بازار پژوهش‌های منتسب به دین با اجتهاد حاصل می‌شود. به‌تعبیر شهید مطهری،: «اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با متد

صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع... . اجتهاد یا تفقه، در دوره خاتمیّت و وظیفه بسیار حسّاس و اساسی برعهده دارد و از شرایط امکان‌جاوید ماندن اسلام است... ابن‌سینا فیلسوف بزرگ اسلامی با روش‌نمایی خاصی... می‌گوید: "کلیات اسلامی، ثابت و لایتغیّر و محدود است و امّا حوادث و مسائل، نامحدود و متغیّر است و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود دارد. به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیشامدهای زمان، عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند" [بوعلی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۴]... (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۸).

تفقه و اجتهاد به علوم دینی، تداوم، طراوت و تازگی بخشیده و دست دشمنان دین و افراط‌گران، تفریط‌ورزان و جاهلان را از نابودی یا تحریف حدود و ثغور و محتوای دین کوتاه می‌کند. تنها راه پاسخگویی به نیازهای بسیارگسترده، متنوع و پیچیده نهضت اسلامی و بشر معاصر به معارف و قوانین دین و سامان‌بخشی توحیدی بدانها نشانیدن اجتهاد در جایگاه اصلی‌اش است. بطور خلاصه، اجتهاد، ابزاری ضروری برای تحقق بخشی عینی به تمدن‌سازی اسلامی (با قید اسلامیت) و تحقق همه‌جانبه اهداف اسلامی است.

۳-۴. ماهیت فرآیند استنباط

استنباط از منابع دینی یک فرآیند علمی‌مهارتی مرکب با ماهیّت میان‌رشته‌ای است، یعنی نتیجه و برآیند چند علم و آمیخته‌ای از مهارت‌ها است. از اینرو، باید به فراگیری چند دانش و کسب پارهای از مهارت‌ها پرداخت تا به توانایی فهم روشمند معتبر از منابع دینی رسید. از اینرو، پدیده اجتهاد، ترکیبی است از: «بینش‌ها و نگرش‌ها» «تعدادی از دانش‌ها»، «برخی مهارت‌ها».

۳-۵. عناصر و مؤلفه‌های فعالیت اجتهادی

مراد از ابزارها و عناصر یا مؤلفه‌های لازم برای شکل‌گیری و انجام فعالیت اجتهادی، تمام علوم، مهارت‌ها، اصول موضوعه و پیش‌فرض‌هایی است که برای تحقق عمل اجتهادی باید در اختیار مجتهد باشند. از آنجاکه استنباط، پدیده‌ای تشکیکی و ذومراتب است، می‌توان بحث از مقدمات و عناصر آن را نیز در چند سطح پیگیری کرد. مهمترین مراتب اجتهاد، عبارتند از:

۱. اجتهاد رایج که به دلایلی، بیشتر در حوزه فقه و استخراج حکم شرعی فرعی تبلور یافته است؛

۲. اجتهاد به معنای عام^۱، یعنی توان فهم روشمند همه گزاره‌های دینی از هر سنخ (هستی‌شناختی، تکلیفی، هنجاری، و...)

۳. توان فهم نظام‌های دینی؛ مانند کشف نظام‌های معرفتی، فقهی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی، و...

اجتهاد رایج، مهارتی عمومی است که هسته مرکزی استنباط را تشکیل می‌دهد و برای رسیدن به سطوح دیگر باید حتماً آن را احراز کرد. به تعبیر دیگر، این مرتبه از اجتهاد به منزله «جنس» است، نه «فصل». پس از رسیدن به مرحله نخست، برای کسب سطوح بالاتر اجتهاد، به دانش‌ها و توانایی‌های متناسب دیگر هم نیاز است. بدین جهت، دسته‌ای از مقدمات اجتهاد به‌طور مشترک برای همه مراتب لازم است، اما جهت کسب مراتب بالاتر، بسته به مورد، به مقدمات دیگری هم نیاز است. البته، برخی از مقدمات نیز در مرحله «موضوع‌شناسی» و برای شناخت موضوعی که محمول آن باید از منابع دینی استخراج شود یا در مرحله «تطبيق حکم بر موضوع» مورد نیاز هستند.

مراد از عناصر و پیشنیازهای مورد نیاز برای استنباط در اینجا، علوم و مهارت‌های لازم برای احراز نخستین درجه اجتهاد است که از بررسی ماهیت اجتهاد و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن و نیز مراحل روش اجتهادی به دست می‌آیند. توضیح آنکه، فراگیری تخصصی هر رشته علمی مانند طب، ریاضی، شیمی، و... به یک سلسله

۱ مراد از «اجتهاد به معنای عام» در اینجا، «اجتهاد عام» پیشتر یاد شده نیست.

امور مقدّماتی نیاز دارد که بدون آن‌ها رسیدن به تخصّص و صاحب‌نظری ممکن نیست. اجتهاد نیز از این قانون مستثنی نیست و بلکه، این امر در اجتهاد پیچیدگی بیشتری دارد؛ زیرا استنباط از منابع دینی فرآیندی مرگّب با ماهیت علمیمهارتی و برآمده از به‌کارگیری آمیخته چندین دانش و مهارت است. از اینرو، برای رسیدن به توانایی نهادینه‌شده برداشت روشمند از منابع دینی یا ملکه اجتهاد، باید به فراگیری و به‌کارگیری ترکیبی چندین دانش و مهارت پرداخت.

پدیده اجتهاد، مرگّب از این امور است: مجموعه‌ای از بینش‌ها و نگرش‌ها دانش‌های دخیل در فهم متون دینی چند مهارت. توضیح بیشتر آنکه، هر رشته علمی متشکل از بینش، دانش، و مهارت، شامل مؤلفه‌های زیر است:

استنباط دینی	پزشکی		
قرآن و سنت	بدن انسان	منبع	
دوره اسلام شناسی عمومی (شناخت هویت و محتوای دین)	دوره عمومی پزشکی	شناخت کلان و عمومی از منابع (منبع شناسی)	
اجتهاد شناسی (فلسفه اجتهاد)	فلسفه دانش پزشکی	شناخت کلان از روش آن رشته	
مبایدهای (معرفت‌شناختی، کلامی، و ...) اجتهاد	مبایدهای فلسفه علمی مرتبط	مبایدهای و اصول موضوعه (محصول دانشها و معرفتهای پیشین)	
عربی (ادبیات عرب)	انگلیسی	زبان تخصصی	
منطق (روش تفکر)	منطق (روش تفکر)	عمومی	روش تحقیق
اصول استنباط	استقراء و تجربه	اختصاصی	
- علوم حدیث (رجال، درایه، فهرست) - سیره و تاریخ	روشهای آماری، تجربی، و ...	روشهای سنجش صحت انساب گزاره‌ها به منابع	
موضوع شناسی، تطبیق، و شناخت مقتضیات زمانه، و ...	آنتاتومی، تشریح، و ...	شناخت موضوع و محیط اجرای دانش	
فقه و قواعد فقهیه	آزمایشگاه، دوره‌های کارورزی	فعالیت‌های تعلیمی، تطبیقی، و کارگاهی	

بر این اساس، در جدول زیر، فهرستی از امور دخیل در استنباط، به‌همراه

مقایسه‌ای با مثال رشته «پزشکی» آمده است:

منبع معرفتی (محل‌پذیری و ردیابی داده‌های نخستین معرفتی مورد نیاز در آن دانش برای بنای گزاره‌های بعدی براساس آنها)	
شناخت کلان و عمومی از منابع (مشترک بین همه گرایشهای تخصصی آن)	
شناخت کلان و درجه دوم از آن رشته و روش آن (فلسفه مضاف آن)	
مبادی و اصول موضوعه (محصول دانشها و معرفتهای پیشین)	
زبان تخصصی (منابع [در صورت انعکاس منتهی داشتن] یا متون مرجع علمی)	
عمومی = منطبق بعنوان روش تفکر عمومی	روش تحقیق
اختصاصی	
روشهای سنجش صحت انتساب گزاره‌ها به منابع	
شناخت موضوع و محیط اجرای آن دانش (موضوع شناسی و تطبیق)	
فعالتهای تعلیمی، تطبیقی، و کارگاهی در یک زمینه معرفتی-عملی مناسب	

بنابراین، آنچه برای استنباط مورد نیاز است، عبارتند از:

۱. شناخت «منبع»، یعنی قرآن، سنت و عقل؛
۲. شناخت کلان «دین»: دوره اسلامشناسی عمومی (شناخت ماهیت و محتوای دین)؛
۳. شناخت کلان از «روش» فهم دین: اجتهادشناسی (فلسفه اجتهاد و استنباط)؛
۴. «اصول موضوعه» (محصول معرفت‌های پیشین و برگرفته از دانش‌های دیگر): مبادی کلامی و فلسفی اجتهاد و...؛
۵. شناخت «زبان» متون مرتبط: عربی؛
۶. روش و قالب «تحقیق» در آن: روش عمومی: منطق (روش تفکر)، و روش اختصاصی: اصول استنباط+ روش‌شناسی؛
۷. روش‌های «سنجش صحت انتساب محتوا» به منابع: علوم حدیث (رجال، درایه، فهرست)، سیره و تاریخ؛
۸. شناخت «موضوع» و محیط اجرای دانش: موضوع‌شناسی^۱، شناخت

۱ در دوره مقدمات، باید اصول و روش‌های موضوع-شناسی بیان و نمونه‌های تمرینی بررسی شود، اما با ورود به عرصه‌های تخصصی، به موضوع-شناسی-های تخصصی نیاز است؛ مثلاً کسی که بخواهد در اقتصاد اسلامی کار کند علاوه بر احراز توانایی استنباط و کسب مراتب بالاتر (مثل احراز نگرش نظام‌مند به دین)، باید اقتصاد رایج نیز را بشناسد. نپرداختن به هریک از دو مقوله باعث ناکارآمدی عصری نظریات اجتهادی او یا انحراف آن‌ها از مبانی بنیادین و روح گزاره‌های دینی و تحجر یا التقاط خواهد شد.

مقتضیات زمان [تاریخ معاصر، و...]^۱.

۹. آشنایی با تاریخ، مکاتب، و شخصیت‌های عمده فقه، اصول و اجتهاد؛

۱۰. نمونه‌های تعلیمی و تطبیقی: فقه و قواعد فقهیه.

در این منظومه، همه دانش‌های مقدماتی حوزه، توجیه منطقی پیدا کرده و سامان می‌یابند. بنابراین، دانش‌های دخیل در استنباط، عبارتند از: ۱. دوره اسلام‌شناسی عمومی: عقاید و کلام موجود یکسری افزوده‌های مفقود؛ ۲. فلسفه اجتهاد و روش‌شناسی تحقیقات دینی^۲ و مبادی آن‌ها (مثل مبادی کلامی اجتهاد)؛ ۳. علوم ادبیات عرب؛ ۴. منطق؛ ۵. اصول فقه (اصول استنباط)؛ ۶. فقه؛ ۷. قواعد فقهیه؛ ۸. علوم حدیث (رجال، درایه، فهرست) آشنایی با متن و محتوای احادیث؛ ۹. روش‌های تفسیری و آشنایی با متن و محتوای قرآن؛ ۱۰. تاریخ اسلام و سیره [تاریخ معاصر، جهت آشنایی با شرایط زمان]؛ ۱۱. تاریخ و مکتب‌شناسی فقه، اصول و اجتهاد؛ ۱۲. روش‌ها و اصول موضوع‌شناسی (هالالیان، ۱۳۹۰، ص ۳۲-۳۹؛ مبلغی و هالالیان، ۱۳۹۸، ص ۷۱-۱۶۹).

حاصل آنکه، اجتهاد، به‌کارگیری ترکیبی بینش‌ها، روحیه‌ها و مهارت‌های برآمده از مؤلفه‌ها و عناصر برشمرده توسط مجتهد است که برآیند و نتیجه آن را می‌توان «فهم اجتهادی» نامید.

۴. حیطه‌های قابل بهره‌گیری و می‌توانند هر یک

با توجه به مباحث مطرح درباره هرمنوتیک کلاسیک و اجتهاد، می‌توان حیطه‌های تأثیر هرمنوتیک کلاسیک بر اجتهاد و نیز می‌توانند هر حیطه را بررسی و شناسایی کرد. این حیطه‌ها، عبارتند از:

- عناصر و مؤلفه‌های دخیل در اجتهاد؛
- خود اجتهاد (به‌عنوان یک روش و فرایند)؛
- برآیند و نتیجه اجتهاد (فهم اجتهادی)؛

۱ مناسبت حکم (ووجوب رجوع به روایان احادیث اهل بیت علیهم‌السلام) با موضوع عام «الحوادث الواقعة»، نشان می‌دهد که «مجتهد» (که متبادر از

روایان حدیث اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد)، باید با شرایط سیاسی/اجتماعی عصرش آشنا باشد.

۲ مراد بحث‌های رایج اصول فقه نیست، بلکه مباحثی فراتر که اخیراً به‌طور پراکنده در فلسفه اصول یا فلسفه فقه بررسی می‌شود که باید منظم، منضبط و یکجا تحت عنوان فلسفه اجتهاد و یا روش‌های تحقیق در منابع دین یا هر عنوان مناسب دیگر بررسی شوند.

- مجتهد (به‌عنوان مفسّر و فهمنده متون دینی).
- در ادامه، به تفصیل نسبی هر حیطة از حیث مدنظر در این نوشتار پرداخته می‌شود.

۴-۱. عناصر و مؤلفه‌های دخیل در اجتهاد

برخی از مباحث پژوهشگران اسلامی در زوایای مختلف علوم اسلامی؛ به‌ویژه علوم دخیل در اجتهاد، مشابه با نظریات هرمنوتیک؛ از جمله هرمنوتیک کلاسیک است؛ هرچند نام هرمنوتیک بر آن ننهند. آنان در خلال بعضی دانش‌ها؛ مانند کلام، فقه، تفسیر، علوم قرآنی، ادبیات عرب، منطق، و بیش از همه علم اصول، بدینگونه مباحث پرداخته‌اند که در ادامه، به تفصیل نسبی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱-۱. مبانی

گفته شد یکی از عناصر دخیل در استنباط، «دوره اسلامشناسی عمومی» یا همان کلام موجود به‌علاوه یکسری افزوده‌ها؛ مانند برخی مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی است. هرمنوتیک کلاسیک در این حیطة رهاورد چندانی برای اجتهاد ندارد و بلکه برعکس، برخی از آموزه‌های کلامی هستند که می‌توانند نقش‌هایی مانند معیار و سنجه بودن برای سنجش دیدگاه‌ها یا نتایج هرمنوتیکی مرتبط با فهم داشته باشند. برای نمونه، درباره موضوع فهم یا همان «متن»، برپایه نتایج کلامی و دین‌شناختی درباره ماهیت «متون دینی» اسلامی؛ به‌ویژه قرآن کریم، بدین نکته رهنمون می‌گردیم که این متون، ویژگی‌های خاصی دارند که بر فهم آن‌ها تأثیرگذار است؛ مانند: استانده و معیار بودن قرآن حکیم و سنت معتبر، جاودانه و فراتاریخی بودن (و زمان‌مند نبودن) قرآن، نظم ویژه بیانی قرآن کریم (که اموری مثل نگرش نظام‌مند بدان یا ارجاع متشابهاً به محکّمات... را برای فهم دقیق و عمیقش ضروری می‌گرداند).

۴-۱-۲. منطق و علوم ادبیات عرب

در خلال علوم ادبیات عرب و منطق رایج، مباحث فراوانی درارتباط با بعضی از مسایل هرمنوتیکی قابل استفاده در اجتهاد مطرح شده است که باید با تعریف طرح‌های پژوهشی آن‌ها را اصطیاد و ساماندهی کرد و سپس، با جایگذاری هر کدام در جایگاه مناسب در منظومه مباحث فلسفه اجتهاد یا مانند آن، از آن‌ها نیز بهره‌های متناسب برد.

۴-۱-۳. فلسفه اجتهاد و روش‌شناسی تحقیقات دینی

یک عنصر بسیار کلیدی دخیل در اجتهاد، «فلسفه اجتهاد» و «روش‌شناسی تحقیقات دینی» و مبادی مرتبط بدانهاست که هر چند بخش‌های مهمی از مفاد آن‌ها به صورت ارتكازی یا پراکنده، کمابیش در سنت فکری اسلامی مطرح بوده است، اما نیازهای گسترده عصری، جداسازی و بحث تفصیلی مستقل از آن‌ها را ضروری می‌کند. هر چند توجه‌های جدی منضبط دانشی بدانها در دهه‌های اخیر (و عمدتاً به برکت انقلاب اسلامی و تأثیرهایش بر دانش‌های مختلف) رواج یافته است، اما هنوز به نظم ساختاری و پختگی روشی و محتوایی کافی نرسیده است. به هر صورت، مباحث مختلفی در ارتباط با محل بحث، ذیل این عرصه قابل اندراج است. برای مثال، مسایلی مانند «روش فهم»، «ماهیت فهم» و «عناصر مؤثر بر فهم»، از حیطه‌های قابل توجه در این زمینه است. البته، هرمنوتیک کلاسیک بیشتر درباره «روش فهم» سخن دارد و مباحث مرتبط با چیستی فهم را بیشتر باید در هرمنوتیک فلسفی جستجو کرد. همچنین، باید توجه داشت که پدیده «فهم» در علوم مختلفی بحث می‌شود و اگر به حیثیت مرتبط با هر علم و هدف آن علم در پرداختن بدان توجه نشود، موجب بروز آسیب‌هایی می‌شود. در پرداختن به مباحث فهم در هرمنوتیک و اجتهاد نیز باید به جهت مشترک، یعنی «فهم متن» عنایت جدی داشت و از دیگر مسایل، به جز در حدّ ضرورت وافی به مقصود پرهیز کرد. در حیطه‌های مشترک نیز باید به جداسازی جهات گوناگون پرداختن به فهم؛ مانند چیستی فهم، روش فهم، فهم متن و غیرمتن، نتیجه فهم، ارزش معرفتی فهم و ماحصل آن، و...

پرداخت و هرکدام را در جایگاه متناسب نشانند و به میزان لازم از آن بحث کرد. برای نمونه، درباره اینکه «چگونه می‌توان متن را فهمید؟»، دو مندولوژی رایج، اما متفاوت مطرح می‌شود که جهت فهم و تفسیر موفق متون باید موضع شفاف تفصیلی خود نسبت بدانها و میزان و چگونگی بهره‌گیری یا پرهیز از آنها برای مفسر متون دینی روشن باشد. این دو، عبارتند از:

۱. «قرائت زمینه‌ای» که «چارچوب» یا «زمینه» را تعیین‌کننده معنای متن می‌داند و فهم معنای هر متن را به فهم زمینه‌های فکری، دینی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اش منوط می‌سازد. مطابق این روش‌شناسی، در هرگونه تلاش برای فهم متن باید «زمینه کلی» یا «چارچوب نهایی» که متن در آن تکوّن یافته را بازسازی کرد. همانطور که انتزاع فرد از جامعه ممکن و مطلوب نیست، انتزاع اندیشه و متن از زمینه اجتماعی و تاریخی‌اش نیز نامطلوب است. نمی‌توان معنا یا اندیشه نهفته در متن را مجرد یا غیرتاریخی دریافت، یعنی مفهوم یا اندیشه را باید در دوره تاریخی خاص و برحسب تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی آن مطالعه کرد.

۲. «قرائت متنی»^۱ که بر «خودمختاری ذاتی متن» به‌عنوان یگانه کلید فهم معنایش تأکید دارد. طبق این مبنا، متون کلاسیک دارای عناصر فرازمانی در قالب ایده‌های عام یا دارای حکمت فراتاریخی با کاربرد عام هستند و با تأمل در این متون می‌توان بدانها دست‌یافت و دیگر نیازی به بررسی زمینه اجتماعی و تاریخی متون نیست. روش‌شناسی قرائت متنی، بر خود متن به‌عنوان عنصر مستقل خودکفا در تحقق فهم متن دلالت دارد که خصوصیتی فرازمانی و مکانی دارند.

به‌هر حال، این ضرورت قابل چشم‌پوشی نیست که باید سرفصل مستقلی به «فهم متن»؛ به‌ویژه متون دینی، اختصاص یابد. این سرفصل می‌تواند در ساختار فلسفه اجتهاد یا فلسفه اصول و حتی در متن دانش اصول تعریف شود.

۴-۱-۴. اصول فقه

«اصول فقه» از مهم‌ترین عرصه‌های پُرظرفیت تعامل اجتهاد و هرمنوتیک است؛ به‌ویژه اگر اصول را به فقه مقید نساخته و در پی تنقیح مباحث مرتبط با «اصول استنباط» در معنای عامش باشیم. البته، هنوز هم به‌قدرکافی بدین ظرفیت مهم حتی در سطح و گستره حداقلی‌اش نیز توجه نمی‌شود و نتایج تحقیق‌های کم‌شمار در این زمینه هم به‌مقدار کفایت در متون رسمی آموزشی، فضاهای تحقیقی و تعلیمی اصول فقه و اجتهاد و ساحت‌های مرتبط بدانها انعکاس نیافته‌اند.

اصول دانش ابزاری عهده‌دار تنقیح مبانی و قواعدی است که به‌کار استنباط صحیح از منابع دینی می‌آیند که از جمله آن‌ها قواعد فهم درست متن است. البته، تمام مباحث اصول به ترسیم قواعد فهم متن اختصاص ندارد؛ زیرا منابع استنباط، منحصر در دلیل نقلی نیست. بخشی از اصول که به فهم متن و قواعد حاکم بر فهم متون دینی اختصاص دارد عمدتاً ذیل سرفصل‌های «مباحث الفاظ» گنجانده شده‌اند (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۵۲-۵۳). اموری همانند: «همدلی با مؤلف متن»، «توجه به فضای صدور و شرایط زمانی و مکانی مرتبط»، و... از زمینه‌هایی است که هنوز در اصول فقه جای کنکاش دارد و می‌توان تفصیلی مرتبط بدانها را در مباحث هرمنوتیکی یافت. می‌توانند تعامل اصول و هرمنوتیک بسیار فراوان است، اما تفصیلش به نوشتارهای دیگری نیاز دارد (حسنی، ۱۳۸۵، ص ۵۴-۱۰۰؛ بهرامی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱-۱۷۷؛ ریخته‌گران، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۸۱).

۴-۱-۵. علوم حدیث، تاریخ و سیره

در علوم حدیث؛ مانند رجال، درایه، فهرست و همچنین، تاریخ و سیره نیز می‌توان به‌نحوی از مسایل هرمنوتیکی بهره‌جست. برای مثال، مباحث مرتبط با شخصیت نویسنده (ماتن)، فضای پدیدآیی متن، تأثیر آثار و اندیشه‌های عصر مؤلف بر متنش، هنجارهای دخیل و...، با توجه به فضای علوم حدیث و اهداف مدنظر از آن‌ها و مراعات ضوابط لازم می‌توانند بسیار قابل بهره‌گیری باشند. برای فهم متن مؤلف، باید آن‌را در زمینه خاصش قرار داد. این نشانگر اهمیت کاوش‌های تاریخی در فهم

متون است. این امر در ادبیات فقهی و اندیشه دینی نیز مسبوق است؛ مثلاً آیت‌الله بروجردی معتقد بود برای فهم بهتر باید روایات را در فضای زمانی خود [هم] بررسی کرد.

۴-۱-۶. علوم قرآنی و مقدمات تفسیری

موضوع دیگر ردیابی مباحث هرمنوتیکی، علوم قرآنی و نیز مقدمات برخی کتب تفسیری (یا مباحث ضمنی آن‌ها در خود تفسیر آیات) است که بعضی مفسران در آن‌ها اغلب به‌طور پراکنده به برخی مسایل مرتبط با چگونگی فهم و تفسیر قرآن مجید پرداخته‌اند که از سنخ مباحث هرمنوتیکی هستند. برای نمونه، بعضی مقدمات (یا مطالب ضمنی) تفسیرگرانقدر المیزان اینگونه است؛ مانند بحث از شیوه «تفسیر قرآن به قرآن».

۴-۱-۷. فلسفه و عرفان

در دانش‌هایی مثل حکمت و عرفان (و اخیراً در «فلسفه فلسفه» و «فلسفه عرفان») نیز مباحث از سنخ هرمنوتیک فراوان، ارزشمند راهگشایی مطرح شده است که به سبب دغدغه‌های دینی اهل معرفت و حکمای مسلمان، اغلب ناظر به فهم متون دینی نیز هستند؛ مانند: مباحث مرتبط با معرفت قلبی شهودی، ترجمه و تعبیر زبانی از مفاد کشف و شهود قلبی یا الهام‌ها، ضوابط اعتبار معرفت عرفانی، مباحث مرتبط با «تأویل» و انواعش؛ مثل تأویل طولی، عرضی، جری و تطبیق، و...، وضع الفاظ برای «روح معنا»، تفسیر انفسی و باطنی، تفسیر رمزی و اشاری.

۴-۲. خود اجتهاد (به‌عنوان یک روش و فرایند)

اجتهاد از مقوله «روش» است؛ زیرا شیوه، مسیر و روندی برای رسیدن از داده‌های منطقی در منابع به گزاره مرتبط با موضوع است. بدین جهت، اجتهاد با مسایل روش‌شناسانه در حیطه‌های مختلف؛ از جمله مسایل مطرح در هرمنوتیک در حوزه «روش فهم» نیز ارتباط وثیقی می‌یابد. این عرصه در هرمنوتیک کلاسیک بسیار

موردکاوش قرار گرفته است که می‌تواند دستمایه بهره‌گیری در زمینه روش اجتهاد نیز باشد.

از دیدگاه اصولیان مسلمان، فرایند اجتهاد در بخش فهم ادله لفظی و استظهار و ظهورگیری از آن‌ها، بر روش عقلایی و متعارف عقلا در فهم متن متکی است که ظهور لفظ، راه رسیدن به مرادّ جدی متکلم یا ماتن است؛ زیرا گوینده یا نویسنده، مرادش را از طریق واژگان و ترکیبات لفظی افاده می‌کند. دلالت الفاظ بر معانی نیز تابع وضع لغوی و قواعد عقلایی گفتگو و تخاطب مرکوز در نهاد انسان‌ها است. اندیشمندان مسلمان، قواعد و ضوابط عقلایی تفهیم و تفاهم را قابل شناسایی و تدوین می‌دانند که علوم مختلف؛ به‌ویژه علم اصول، عهده‌دارش است.

از یک لحاظ، اجتهاد، افزون بر «روش» بودن، نوعی «فهم» نیز است، یعنی فهم متون دینی. به‌تعبیر دیگر، اجتهاد، «فهم عقلایی» از متن است. مبنای اجتهاد، امکان‌پذیری فهم صحیح متن است. هرچند فهم متن ممکنست دچار خطا شود، اما خود عملیات اجتهاد مشتمل بر ابزارها و قواعدی است که با به‌کارگیری آن‌ها می‌توان به فهم یقینی، یا اطمینانی، یا ظنی معتبری از مراد شارع رسید. همچنین، داوری میان فهم‌های اجتهادی نیز ممکنست. ملاک‌هایی مانند میزان و نوع به‌کارگیری قواعد اجتهادی، امکان این داوری را فراهم می‌کند.

۳-۴. برآیند و نتیجه اجتهاد

برآیند و نتیجه اجتهاد، «فهم اجتهادی» است. هرچند به‌صورت تاریخی، فهم اجتهادی بیشتر در عرصه فقه و بخش‌هایی از قواعد فقهی تبلور یافته‌است، اما به‌لحاظ ملاک و مناطق نباید منحصر بدانها شود. وقوع انقلاب اسلامی و مواجهه حوزه و متولیان فهم، ترویج و اقامه دین با سیل نیازهای بشر معاصر به تعالیم اسلامی در عرصه‌های مختلف فردی، اجتماعی، معارفی، اخلاقی، تربیتی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، حکومتی، تمدنی و نظام‌های مرتبط، موجب فعال‌شدن جهش‌وار جریان اجتهاد در حیطه‌های مختلف با نسبتی غیرقابل مقایسه با پیشینه درازمدت خود گشت. به‌طورطبیعی، چنین‌گسترش بی‌سابقه‌ای نیاز به ابزارها و

روش‌های اجتهادی مرتبط را نیز مضاعف می‌گرداند. نسبت هرمنوتیک و فهم اجتهادی، از مصادیق چنین امری است که می‌تواند شامل مسایل متعددی گردد. «اعتبار» فهم برآمده از اجتهاد، نمونه‌ای از این مسأله‌ها است که با بخش‌هایی از مبحث رایج در اصول با عنوان «حجیت» اشتراک‌هایی دارد.

از منظر اندیشمندان مسلمان، از جمله ویژگی‌های اصلی فهم اجتهادی، «متن‌محور» بودن است که راه را بر تفسیرهای غیرناظر به متن یا مفسر‌محور مدنظر هرمنوتیک مدرن می‌بندد. هرمنوتیک کلاسیک نیز کمابیش با آنگونه مفسر‌محوری مخالف است. ویژگی دیگر فهم اجتهادی، پویا و فعال بودن در تناظر با نیازهای عصری است که مباحث خاص مرتبط به خود را می‌طلبد؛ مانند سازوکارهای فرایند اجتهاد برای تأمین این هدف، ویژگی‌های اسلام که زمینه اتّصاف اجتهاد به وصف پویایی و بستر فعال کردن چنین امکانی را برای مجتهد فراهم می‌سازد، نقش زمان و مکان در اجتهاد، و...

دیگر ویژگی فهم اجتهادی اینکه، مجتهد، نخست در پی فهم یقینی قطعی و سپس، اطمینان‌آور و بعد، فهم ظنی (معتبر) از مراد جدی متکلم از طریق متون است. در چنین فضایی، مفهوم «حجیت» و اعتبار چنین فهم‌هایی و مباحث مرتبط؛ از جمله ضوابط و قواعد رسیدن بدانها مطرح می‌شود؛ چراکه متون دینی هرگونه تفسیری را بر نمی‌تابند. لذا فهم اجتهادی باید از طریق قواعد و اصول عقلایی و زبانی مرتبط به دست‌آید و با دیگر نصوص و تعالیم محکم دینی نیز در تضاد نباشد.

همچنین، از دیدگاه اندیشمندان مسلمان، فهم اجتهادی تاریخ‌مند نیست، یعنی فاصله زمانی بین مفسر و عصر تشریح، مانع از فهم مراد واقعی متون دینی نمی‌گردد و فهم عینی متن هنوز ممکنست. اساساً بخش مهمی از ابزارها و قواعد استنباطی برای برداشتن این فاصله زمانی تنظیم شده‌اند. البته، عصری بودن فهم مقبول است، اما به معنای تاریخ‌مندی نیست، یعنی هرچند باید به متغیرهای زمانی، مکانی و تاریخی در فهم متن توجه داشت و فهم اجتهادی متأثر از آن‌هاست، اما متون دینی، تاریخ‌مند و نسبی نیست به گونه‌ای که نتوان به مراد و مفاد جدی واقعی‌شان

دست‌یافت. هرمنوتیک کلاسیک نیز بدین حقیقت معترف است. اساساً معرفت‌شناسی اسلامی به «تاریخ‌گرویی فهم»^۱ به معنای رایج در سنت غربی؛ از جمله هرمنوتیک مدرن قایل نیست. تاریخ‌گرویی که گاه نسبی‌گرایی^۲ خوانده می‌شود، در قرن نوزدهم اوج‌گرفت و اصحابش معتقد بودند هر پدیده باید در فضای عصری‌اش مفهوم‌بندی و درک شود. بنابراین، هرگز نباید با معیارهای عصرکنونی درباره دیگر عصرها دآوری کرد. پس، علم دقیق به تاریخ میسر نیست و فهم ما از گذشته نسبی است (واعظی، ۱۴۰۲، ص ۸۶). در دستگاه اجتهادی، تاریخ‌مندی فهم مقبول نیست تا با وقوع اتفاقات جدید، فهم گذشته بدون دلیل موجه کافی کنار برود؛ مثلاً با چنین توجیهی باید نظام سیاسی مستخرج از متون دینی را تعطیل کرد!

درباره فهم‌ها یا خوانش‌ها و قرائت‌های متعدد از متون دینی؛ به‌ویژه قرآن کریم نیز باید بدین نکته کلیدی توجه نمود که از ویژگی‌های مهم کتاب الهی آنست که بطون و لایه‌های طولی و عرضی بسیار دارد. در نتیجه، می‌توان سطوح مختلف و متعدد فهم آیات داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۸)^۳ قرائت‌های مختلف اگر بدین معنا باشد موافق طبیعت قرآن است، اما روح معنای کلان واحد حاکم بر قرآن مجید، همچون نخ تسیحی بدین معانی انسجام می‌دهد. اساساً تفسیرهای متنوع از قرآن کریم واقعیتی است که موجب رشد فهم قرآن و حصول فهم‌های عمیق‌تر دقیق‌تر از کلام الهی می‌شود. از این‌رو، دانش تفسیر همواره بستر را برای فهم‌های عمیق‌تر و دقیق‌تر باز می‌گذارد. متن قرآن برای تفاسیر لایه‌لایه و البته، روشمند سنجیده باز است (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۱). باید تأکید نمود که فهم‌ها از قرآن هر قدر هم زیاد شود نباید بی‌ضابطه و بی‌معیار باشد، بلکه قواعد و ملاک‌هایی برای تشخیص تفسیرهای صحیح و باطل موجود است. براساس قواعد منطق، اصول عقلایی محاوره، قواعد زبانی، عقلی، تفسیری، و... می‌توان سره را از ناسره تشخیص داد. بنابراین، قرائت‌پذیری متن بی‌انتها، بی‌معیار و دلخواه نخواهد بود، بلکه تفاسیر

1 Historicism

2 Relativism

۳ «اشتمال الآيات القرآنية علي معان مترتبة بعضها فوق بعض و بعضها تحت بعض مما لا ينكره إلا من حرم نعمة التدبر».

معتبر محدودی در قلمرو قواعد تفسیر باقی می‌ماند (رضایی، ۱۳۸۲، ص ۴۷۷-۴۷۸). شیعه در اجتهاد نیز مبنای و قایل به واقعیت، حق و ناحق است. با توجه به معیارهای روش اجتهادی نوعی ضابطه‌مندی بر خوانش‌ها حاکم است که دست‌کم جلوی تفسیر به رأی را می‌گیرد. اختلاف فهم اجتهادی مجتهدان فقط در چارچوب اصول و ضوابط اجتهاد معتبر است.

۴-۴. مجتهد (به‌عنوان مفسّر و فهمنده متون دینی)

مجتهد بسیار مهمی در عملیات اجتهاد نقش دارد و همان مفسّر و فهمنده متن در ادبیات هرمنوتیک است که می‌کوشد مراد واقعی متون دینی را بفهمد. بدین جهت، فهم متن اصالتی ندارد، بلکه هدف، کشف مرادهای دین است. به بیان دیگر، فهم اجتهادی، مؤلف‌محور و متن‌محور است، اما مؤلف نقش اصلی را دارد و متن فقط انعکاسی از اراده تعیین‌کننده شارع است و مفسر نیز کاشف مراد شارع است و خود محوریت ندارد. لذا از زمینه‌های قابل استفاده از هرمنوتیک می‌توان به مباحث مطرح درباره ویژگی‌ها و شرایط مفسّر یا سهم او در فهم متن اشاره کرد. در سنت فکری اسلامی در آثار اصولی، فقهی، اخلاقی، تفسیری و روایی، و ذیل ابواب و فصولی مانند: «اجتهاد و تقلید»، «شرایط، احکام و آداب مجتهد، مفتی و مفسّر»، «تفسیر به رأی»، «بدعت»، «قیاس»، و... کمابیش بدین مقوله پرداخته می‌شود، اما هنوز به بحث‌های مستقل مفصل‌تری نیاز است که بخشی از آن‌ها می‌تواند در هرمنوتیک کلاسیک جستجو شود؛ مثلاً بر پایه مباحث هرمنوتیکی، دانش‌هایی که مفسّر در آن‌ها تخصص دارد می‌توانند باعث ایجاد سوال‌ها یا تولید افق‌ها و زوایای جدید در مواجهه با آیات شوند، یا سمت‌وسوهایی که ذهن و روان مفسر در تعامل با شرایط و مسائل عصرش بدانها تمایل دارد ممکنست بر فهم او تأثیرگذار باشند. باید کمّ و کیف چنین تأثیرهایی و راه‌های بهره‌گیری از برخی در فهم بهتر یا اجتناب از برخی دیگر در بدفهمی متون دینی، بررسی و تنقیح تفصیلی شود.

در شیوه اجتهادی، هر فهمنده‌ای می‌تواند به‌طور روشمند و مضبوط و با رعایت اصول عقلایی، زبانی و عقلی حاکم بر فهم متن به سراغ متون دینی برود و آن‌ها را

بفهمد. همچنین، در روش اجتهادی، تفسیر ذوقی دل‌خواهانه جایگاهی ندارد، یعنی مجتهد جهت فهم صحیح متن دینی باید در «مقام فهم»، بر درک پیام مؤلف که در متن منعکس شده متمرکز شود و حیث فعال نداشته و نسبت بدان منفعل باشد؛ زیرا دریافت مراد مؤلف از طریق دلالت‌های متنش میسر است. بدین جهت، هرگونه دخالت دادن رأی و نظر پیشین مفسر در فرایند فهم و اجتهاد، ناموجه است که از آن به «تفسیر به رأی»، «بدعت»، و... تعبیر می‌شود. البته، هیچ مفسری متن را با ذهن خالی هم تفسیر نمی‌کند و همه پیشفرض‌ها یکسان و هم‌وزان نیستند. دسته‌ای از پیشفرض‌ها ناگزیر همواره در فهم متن حضور دارند که قطعاً مدنظر مؤلف هم بوده‌اند و می‌توان آن‌ها را «پیش‌فرض‌های بایسته» نامید؛ مانند: پیش‌فرض‌های ابزاری؛ همچون: قراین عقلی بدیهی، مرتکرات همگانی عقلی یا عقلایی، قواعد عقلایی محاوره و مفاهمه، و قواعد عام و خاص زبانی.

«پیش‌فرض‌های استفهامی» دسته‌ای دیگرند که توجه بدانها جهت افق‌گشایی و راهیابی به ابعاد مختلف کلام مؤلف لازم است، اما هرگز نباید مفادشان را بدون دلیل کافی به مؤلف نسبت داد. پیشفرض‌های استفهامی، پیشفرض‌هایی هستند که مفسر از متن می‌پرسد. اموری مثل حوادث روزگار، مسائل اجتماعی، مکاتب جاری جامعه، پیشرفت‌های علمی، و... می‌توانند سؤالات جدیدی برای مفسر ایجاد کنند و او جواب را در متن بیابد؛ مثل تلقیح، تغییر جنسیت، پیوند اعضا و... .

دسته‌ای از پیش‌فرض‌ها را نیز می‌توان «پیشفرض‌های معنایی» نامید. اینگونه پیش‌فرض‌ها راهبر هستند؛ مثل شناخت ماتن، هدف متن و گاه محتوایی از متن که برای فهمیدن بخش دیگر موثر است؛ همانطور که گاه فهمیدن یک آیه در فهم آیه یا روایات دیگر موثر است. همچنین، به کارگیری و اعمال دیدگاه‌ها و نظریه‌های منقح و قطعی برآمده از اندیشه، گفتار و رفتار خود مؤلف و ماتن نیز مشکلی در فهم کلامش ایجاد نکرده و بلکه، توجه بدان‌ها ضروری است.

«پیشفرض‌های نبایسته» یا «راهزن»، پیش‌فرض‌هایی هستند که باید از آن‌ها پرهیز کرد؛ مانند آنچه در قواعد علوم قرآنی تفسیر به رأی نامیده می‌شود، یعنی بدون

دلیل موجّه، نظر پذیرفته شده قبلی، نه جوابی مستخرج از متن را بر آن تحمیل کرد.

نتیجه گیری

با تحلیل آنچه گذشت، باید گفت که بهره گیری روش شناسانه از می توانند متعدد دانش‌هایی مانند هرمنوتیک؛ به ویژه هرمنوتیک کلاسیک در عرصه اجتهاد، نه تنها «ممکن» است، بلکه به صورت موجب جزئیّه، «واقع» نیز شده است و بلکه، بسط هدفمند روشمند آن «ضرورت» نیز دارد؛ چراکه چنین وقوعی عمدتاً غیرمنضبط، منفعلانه و بدون توجه هدفمند و روشمند به نیازهای عرصه اجتهاد بوده است. حال آنکه، اگر چنین بسطی تحت قواعد مدیریت دانش و در تناظر با نیازهای اجتهادی انجام شود، کمّ و کیف بهره گیری از اینگونه دانش‌ها در عرصه اجتهاد بسیار افزایش خواهد یافت؛ چنانکه از وقوع پاره‌ای آسیب‌ها و خلل‌های محتمل نیز بیشتر پیشگیری خواهد شد.

همچنین، از مباحث گذشته روشن می‌گردد که بهره گیری اجتهاد از مباحث هرمنوتیکی، در حیطه‌های مختلفی ممکن است که دست کم به چهار ساحت عمده اشاره شد که قابل افزایش می‌باشند. هرکدام از ساحت‌های برشمرده یا نظایر آن‌ها و نیز زیرشاخه‌های آن‌ها مستبطن می‌توانند بسیاری هستند که تفصیل آن‌ها باید در نوشتارها و کاوش‌های دیگری پیگیری شوند تا به یاری خداوند، این عرصه سامان تفصیلی بیشتری بیاید.

منابع و مآخذ

۱. ابن‌سینا، حسین (۱۴۰۴ق)، الشفاء، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲. احمدی، بابک (۱۳۷۳)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۰)، ساختار و هرمنوتیک، تهران: گام‌نو.
۴. احمدی، بابک (۱۳۷۷)، نیچه و دیگران: هرمنوتیک مدرن، تهران: نشر مرکز.
۵. الیاده، میرچا (۱۳۷۵)، دین‌پژوهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. بهرامی، محمد (۱۳۷۹)، هرمنوتیک هرش و دانش تفسیر، پژوهش‌های قرآنی، ۶ (۲۱ و ۲۲)، ۱۳۱-۱۷۷.
۷. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، تهران: هرمس.
۸. پرادفوت، وین (۱۳۷۷)، تجربه دینی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۹. حسنی، سید حمیدرضا (۱۳۸۵)، تعیین معنای متن از نگاه هرمنوتیک و علم اصول، پژوهش و حوزه، ۷ (۲۷ و ۲۸)، ۵۴-۱۰۰.
۱۰. حسنی، سید حمیدرضا و علیپور، مهدی (۱۳۸۶)، روش‌شناسی اجتهاد و اعتبارسنجی معرفتی آن، حوزه و دانشگاه، ۱۳ (۵۰)، ۹-۴۲.
۱۱. حسنی، سید حمیدرضا و علیپور، مهدی (۱۳۸۵)، جایگاه‌شناسی علم اصول گامی به سوی تحول، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۱۲. حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۵)، مبانی معرفت دینی، قم: مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی.
۱۳. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۳)، هرمنوتیک و منطق فهم دین، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۱۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۲)، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن (منطق تفسیر قرآن)، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۵. ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۵)، پیوندها و گسست‌ها میان علم اصول و هرمنوتیک، مصاحبه در جایگاه‌شناسی علم اصول، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۱۶. زرکشی، محمد (۱۴۱۰ق)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
۱۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۹ق)، دروس فی علم الأصول، ج ۱، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. مبلغی، احمد و هلالیان، سعید (۱۳۹۸)، درس خارج و گام‌های اجتهاد، قم: اشراق حکمت.
۲۰. محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹)، نگاهی به هرمنوتیک، قیسات، ۵ (۱۷)، ۳-۱۱.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، مجموعه آثار، تهران: قم: صدرا.
۲۲. معلّی، حسن (۱۳۸۹)، درآمدی بر فلسفه اصول، قم: بوستان کتاب.

۲۳. واعظی، احمد (۱۴۰۲)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. واعظی، احمد (۱۳۹۹)، هرمنوتیک حقوقی، قم: بوستان کتاب باقر العلوم علیه السلام.
۲۵. هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۸۱)، مبانی کلامی اجتهاد، قم: خانه خرد.
۲۶. هاللیان، سعید (۱۳۹۰)، پیش نیازهای ورود به درس خارج، رهنامه پژوهش، ۸، ۳۲-۳۹.
۲۷. هاللیان، سعید (۱۳۹۳)، نگاهی به حوزه (جایگاه‌شناسی تحلیلی - توصیفی روحانیت و حوزه‌های علمیه شیعه)، قم: کتاب فردا.